**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

خلاصه‎ي مطالب اين بود كه ما به‌عنوان انسان،‌‎نگريم، مي‎بينيم به‌هیچ‌وجه زير بار ضرر و زيان نمي‎رويم و از سود و آينده و زندگي و كمال خود نمي‎گذريم. به هيچ حدّ و مرزي قانع نيستيم، هر وقت چيز بهتري بشناسيم به آن ميل داريم و آن را واقعاً مي‎خواهيم.

ما با تمام وجود به دنبال يك زندگي سعادتمندانه هستيم و در وجود ما اين نهفته هست كه زندگي سعادتمندانه، از يك زنده مي‎جوشد. زندگي بي‎نهايت مي‎خواهيم پس يك زنده‎ي بي‎نهايت مي‎خواهيم. اين چيزي كه به دنبالش هستيم هماني است كه در زبان ما به او می‌گویند خدا،.

سپس عرض كرديم بر حسب تاريخ و هرچه به خودمان و ديگران نظر مي‎كنيم،، و حتي نمي‎دانيم اين راه چيست و از كجا بايد رفت؟ لذا گفتيم بايد عالَم آفرينش مثل تمام صحنه‎هاي ديگر،. همان‎گونه كه آفرينش خودش براي ما شير و غذا و ... را مهيا كرده، اين هم بايد از دلِ آفرينش بجوشد، وگرنه اگر ما براي خودمان، از دانسته‎هاي خود، راه ببافيم،‌‎رود. بعد هم به اینجا رسيديم كه اين چيزي كه الآن پيش روي ماست و خودش می‌گوید من دستِ آفرينش هستم، كتابي است به نام قرآن.

اين كتاب را كه دنبال كرديم متوجه شديم حرفش اين است كه شما بايد آفريدگار خودتان را بندگي كنيد و در برابر او رام و پذيرا باشيد،. جز اين هم براي شما راهي نيست. ما اين مطلب را در عالَم آفرينش در نظر گرفتيم و ديديم كه ما در اين عالم همه جا همين گونه هستيم. يعني هر جا كه ما پيشرفت داشته‎ايم، آنجا ما در برابر آفرينش پذيرا و رام بوده‎ايم وگرنه جايي نيست كه ما در برابر هستي بايستيم و گردن برافرازيم و كارمان پيش برود. لذا دانشمندان هرگز به اين فكر نمي‎كنند كه آفرينش را رها كنند و فقط نزدِ خودشان فرمول بنويسند. آن چيزي كه همه‎ي وجودشان را پُر كرده، اين است كه جست‎وجويي در عالم آفرينش كنند و ببينند آفرينش چگونه است. بايد اين را در جاهاي ديگر نيز به‌کار ببنديم. اين يعني همان پذيرشِ آفرينش،‌‎راه شدن با آن.

بندگي چيزي است كه كاملاً در متنِ آفرينشِ ما است و چيزي بر ما نمي‎خواهد [تحمیل شود]. نهايتاً گفته‎اند بندگيِ آن كسي كه همه‎كاره است [را بکنید]. ما را جمع كرده‎اند و گفته‎اند كسي را بندگي كنيد كه به زبان خودمان واقعاً براي اين كار است، كه همان خداي متعال است. سپس گفتيم حداقل بندگي در مقابل خداي متعال -كه از آن پايين‎تر نمي‎توان رفت- اين است كه ما تلاش كنيم آنچه را كه خدا گفته نكنيد نكنيم و آنچه را كه گفته بايد بكنيد تلاش كنيم انجامش دهيم. از اين پايين‎تر نمي‎شود رفت. از اين پايين‎تر مي‎شود ناهماهنگي. از ناهماهنگي، سعادت و زندگي درنمي‎آيد.

آيه‎اي را بنده خدمت شما عرض مي‎كنم، براي اين‎كه بهره‎ي بيشتري از قرآن برده باشيم؛ در سوره‌ی ابراهيم آيه‎ي اول آمده: "الر" سپس مي‎فرمايد: "كتابٌ أنزلناهُ إليك". اين كتاب را ما به‌سوی تو پايين فرستاديم. (و پايين آمدنش هم اين است كه در قالبِ كتاب در آمده) براي چه اين را آورديم؟ "لِتُخرِجَ النّاسَ مِنَ الظّلُُماتِ إلي النّور". براي اين است كه تو كه فرستاده‎ي ما هستي و اين كتاب بر قلب تو نازل‌شده، مردم را از تاريكي‎ها به‌سوی نور بيرون بياوري. اين بيان در قرآن چندين بار تكرار شده، مثلاً در آيت‎الكرسي كه ما زياد مي‎خوانيم. در اینجا همه‎ي مردم را مي‎فرمايد. يعني در اینجا قرآن كتابي است كه بر پيامبر نازل‌شده تا پيامبر همه‎ي مردم را از تاريكي‎ها به سمت نور بيرون ببرد.

از اين معلوم مي‎شود كه همه‎ي مردم در حال حاضر در ظلماتي هستند. حال به اين كه اين ظلمات چه هستند كاري نداريم. درعین‌حال معلوم است كه همه‎ي مردم قابليت بيرون رفتن از اين ظلمات را دارند. الآن ما اين تاريكي‎ها را متوجه مي‎شويم؟ خير. آن نوري كه قرار است ما به آن برسيم را اكنون حس مي‎كنيم؟ خير حس نمي‎كنيم. ولي دقت بفرماييد يك نكته وجود دارد، اين كه ما از تاریکی‌ها گريزانيم و به نور گرايش داريم خيلي روشن است. در اين هيچ شكّي نداريم. چرا بشر این‌همه مخترع برق را ستايش مي‎كند؟ چون در يك حدي بشر را از تاريكي نجات داد و به روشنايي رساند. قرآن اصلاً بحث نمي‎كند كه تاريكي بد است و نور خيلي خوب است. منتها نهايت كاري كه قرآن كرده،‌‎هاي ديگر و نور ديگري هم هست. برتر از اين نور،‌كه حتي خود اين نوري كه مي‎بينيد مقابل آن، تاريك است.

حال كسي، آدمي و كتابي جلويت بگذارد و بگويد اين برنامه و اين هم راهنما، ثقلين. دست تو را مي‎گيرم، تو هم كه دو دست داري،‌‎برم. ما واقعاً چيزي غير از اين مي‎خواهيم؟

خداي متعال اینجا وعده‎ي بزرگي داده. از همه‎ي تاريكي‎ها بيرون مي‎رويد. همين جسمِ ما هم شايد برایمان يك نوع تاريكي باشد. خيالات ما، اوهام ما، بعضي از عادت‎هاي ما و بعضي از رفتارهاي ما، حتي آسمان و زمين هم مي‎توانند يك نوع تاريكي باشند. به‌هرحال قرآن در اين بيان مي‎فرمايد از همه‎ي تاريكي‎ها. "الظلمات" جمع است، الف و لام هم دارد. كاملاً فراگير است، اين حرف، مزه مزه كردنش هم شيرين است...

خداي متعال خودش را در اینجا به‌عنوان ربّ معرفي مي‎كند؛ عالَمي كه ما در آن قرارگرفته‌ایم، دستگاهِ پرورش است. در دستگاه پرورش، دانش يك گوشه‎ي كار است همه‎ي كار نيست. دانشي كه در اینجا مطرح است، در دستگاهِ پرورش مطرح است و هر جا به دردِ آن بخورد ارزش دارد، لذا در روايت داريم گاهي جهل، نجاتِ انسان است.

متأسفانه در روزگار ما،، و به گونه‎اي برده‎اند كه در واقع ما را به فضاي علم و دانش آلوده كرده‎اند و ما را كاملاً از فضاي پرورش دور كرده‎اند. خودِ اين، براي ما يك مشكل است كه ما از فضاي پرورش به فضاي دانش منتقل‌شده‌ایم به‌خصوص در مسائل انساني. ما متأسفانه آنچه اكنون از دين مي‎گيريم، به‌عنوان دانش مي‎گيريم نه به‌عنوان پرورش. لذا ما با هر چیزی، برخوردِ علمي مي‎كنيم و سريع وارد فضاي علمي مي‎شويم، استدلال و لوازمش را مي‎خواهيم و اشكالاتش را جست‎وجو مي‎كنيم و سعي مي‎كنيم ابهام و ايرادي در آن دربياوريم. درحالی‌که فضاي پرورش اين‎طور نيست. مثلاً علم تغذيه، علم گسترده‎اي است، در فضاي علم، هر روز هم گسترده‎تر مي‎شود، اما در فضاي پرورش اين‎طور نيست. سَرِ سفره فقط چند گزاره مطرح مي‎شود و اصلاً بحث علمي پيش نمي‎آيد. شما اگر از يك شخصِ مطمئنی مطمئن گرفتيد تمام است، حتّي باتجربه‌ی خودتان، به هيچ جا هم تكيه ندارد. مثلاً خودت به تجربه يافته‎اي اگر آب را با فلان چيز خوردي حالِ بدي پيدا خواهي كرد، ديگر اين كار را تكرار نخواهي كرد، هيچ تكيه‎گاه علمي هم ندارد. ولي در عالَمِ پرورش همان است. يك گزاره اين است كه شما غذا را خوب بجويد، هيچ بحث علمي هم نمي‎خواهد دندان‎ها اين را مي‎گويند، دندان به من مي‎گويد كه غذا را بايد بجوي؛ كسي كه اين‎كار را انجام مي‎دهد پرورش پيدا مي‎كند هرچند كه علمش را هم ندارد، اما واقعاً و به معناي حقيقيِ كلمه پرورش پيدا مي‎كند. ما تا وقتي كه به عالَمِ پرورش برنگرديم، از دين استفاده نمي‎كنيم، چون دين براي پرورش است.

"تُخرِجَ"، "بيرون ببريد". بيرون بردن يك كار است، همراه با اسم ربّ مي‎فرمايد، پس معلوم است اين بيرون بردن پروراندن است. اين فضا فرق مي‎كند؛ من اگر همه‎ي عمرم را با فضاهاي ديگر پُر كرده‎ام واضح است كه نمي‎توانم گام بردارم، بايد فضا را عوض كرد. يعني ما بايد خود را به عالَمِ پرورش بكشانيم و از عالم پرورش به علم، سياست، خانواده،‌... بپردازيم. بايد این‌گونه ورود كنيم، آن‎وقت مطالب درست مي‎شود.

بحث را به اینجا رسانديم كه گناه نكنيم به‌عنوان اين‎كه گناه است نه به‌عنوان اين‎كه به طور مثال فلاني مي‎گويد. من از همين جا مي‎توانم به خيلي جاها ورود كنم. چرا در سياست دروغ نمي‎گويم؟ به رأي آوردن و مسئوليت دادن و ... كاري ندارم دروغ نمي‎گويم چون دروغ گناه است. البته وقتي من دروغ نمي‎گويم، عالَمِ سياستِ من هم سروسامان پيدا مي‎كند چون پرورش است. مثل درختي است كه به آن آب بدهي و سامان پيدا كند، لازم نيست شما شاخه‎هاي آن را تنظيم كنيد. به درخت آب مي‎دهيم و خودش سامان پيدا مي‎كند چون در سرشتِ خودش شاخ و برگ نهفته است، محل خروج شاخه هم مشخص است،‌‎ي درخت بنويسم: محل خروج شاخه! يا محل خروج برگ! در گلخانه كه گُل مصنوعي مي‎سازند اين كار را مي‎كنند نه در عالَم پرورش.

لذا من بايد وظايفم را انجام دهم و آنچه را كه پروردگارِ من گفته نمي‎تواني رها كني،. من از اینجا به هر عرصه‎اي كه وارد شوم، آن عرصه سروسامان پيدا مي‎كند. اين عرصه، واردِ دستگاه پرورش مي‎شود و چون وارد دستگاه پرورش شده، به بار مي‎نشيند. مثلاً اگر من از اینجا وارد فضاي فرهنگي شدم، خودِ من سروسامان پيدا مي‎كنم، كارم هم سامان پيدا مي‎كند. ممكن است امسال ميوه‎اش را نبينم مثل درخت گردو، اما به‌وقت خودش كه به بار نشست ميوه هم مي‎دهد. لذا ما در سنجشِ خودمان هم بايد از همين جا و همين عرصه خود را بسنجيم. چطور معلوم مي‎شود من كج مي‎روم يا راست؟ بايد از همين زاويه ورود كنم. يعني بايد ببينم در مسيرِ بندگي هستم يا نه؟ فرض كنيد قرار بوده من گناه نكنم؛ اگر ديدم كه تلاش مي‎كنم گناه نكنم، يعني دارم پيش مي‎روم؛ نمي‎خواهد هیچ‌چیز ديگري ملاك قرار دهم. نه حالات، نه خواب و نه ... . من وقتي مي‎خواهم ببينم درست غذا مي‎خورم يا نه، بايد خودِ غذا خوردن را ببينم. اگر غذا خوردنِ من درست باشد، يعني خريدم درست باشد، درست پُخت كنم، درست توی بشقاب بريزم، درست بجوم و فروببرم، بقيه‎اش ديگر با من نيست. همين‎ها ملاك و ميزان است. در بحث‎هاي تربيتي انحراف بزرگي برایمان پيش آورده‎اند، مرتّب به حالات، خواب‎ها، كرامات مي‎نگريم. بايد به خودِ راه نگاه كنيم. اگر من در گذشته پنج دقيقه مراقب بودم كه گناه نكنم و حال يك ساعت، پس همين حد رشد كرده‎ام.

در عالم پرورش يكي از شرايط، ثبات است. شما اگر يك درخت را دو بار جا كَن كرديد ديگر رشد نمي‎كند. براي همين در نهالستان‎ها درخت را در يك ظرف عمل مي‎آورند كه ديگر نياز نباشد آن را از زمين در آورند و به‌جای اين‎كه نهال را از زمين در آورند ظرفِ آن را مي‎شكنند. منِ انسان هم اگر در اين اُمورِ جورواجور، پراكنده شوم، معلوم است كه رشد نمي‎كنم. يك‎دم گرفتار دغدغه‎ي خانوادگي باشم، سپس از آنجا مرا بكَنند و گرفتار دغدغه‎ي تحصيلي شوم، سپس دغدغه‎ي اقتصادي داشته باشم... معلوم است كه من هیچ جا بند نمي‎شوم. من بايد در يك نقطه مستقر شوم تا در آنجا ريشه بدوانم.

اين خطي كه ما درست كرديم براي اين است. ما كار را به بندگي رسانديم و بندگي را به زمين آورديم و گفتيم ترك محرمات و انجام واجبات. براي اين‎كه اين، بشود ريشه‎ي ما و از همين نقطه به همه جا ورود كنيم و هر دغدغه‎اي را با اين بسنجيم. وقتي كه مي‎بينم فلان كار نه واجب است و نه حرام، من در انتخابش آزادم؛ و اگر خواستم آن را انجام مي دهم. از اين نقطه كه ورود مي‎كنم مي‎بينم ده تا كار، واجب مي‎شود، اگر ده تا كار را نمي‎توانم انجام دهم، نقطه را عوض نكنم، بايد ببينم کدام یک واجب‎تر است تا آن را انجام دهم. اين مي‎شود ريشه‎ي انسان و شما یکدل، یک فکر و يك‎كاسه مي‎شويد. درست است كه اُمور، خيلي فراوان و متشتّت‎اند امّا تو يكي هستي، و همواره يك فكر داري: اين‎كه به گناه نيفتي و واجبت را انجام دهي.

انسان اینجا آرام مي‎گيرد. آرام كه گرفت، در مسير است، و شروع مي‎كند به شكوفايي و جوشش. لذا تفريح هم مهم است. من بايد جايي براي آن بازکنم. مثلاً از وقتِ درس، كمي براي تفريح كم كنم. درس بايد جاي خودش باشد و تفريح هم جاي خودش. منظورم أصلِ تفريح است و براي هر كس به‌تناسب خودش و خانواده‎اش و شرايطش، قالبش متفاوت است.

البته دقت كنيد كه در گام‎هاي بعد، خودِ ترك محرّمات حقيقتي است كه در وجودِ انسان بارور مي‎شود و مي‎شود يك محور شكوفاتر و چيزِ ديگري به ميان مي‎آيد. مثل همان ريشه؛ كه ريشه بارور مي‎شود و با خودش ساقه و تنه را بارور مي‎كند. قبلاً فقط دو شاخه را تحمّل مي‎كرد و اكنون چندين شاخه. آن موقع كه ريشه تازه در مي‎آيد يك شاخه هم نمي‎تواند به آن تكيه دهد. لذا دوستان اگر اين‎طور به مسائل نگاه كنند، عرصه‎ي زندگي مي‎شود عرصه‎ي پرورش. علمِ ما هم وارد عرصه‎ي پرورش می‌شود. سياست ما هم وارد اين عرصه مي‎شود و همه‌چیزمان وارد اين عرصه مي‎شود. همه‌چیز انسان را بالا مي‎برَد. مثل آب و خاك و نور و... همه‎ي اين‎ها يك كار مي‎كنند، به بار نشاندنِ درخت. انسان هم آرام مي‎گيرد و حقيقتش می‌شود ذكر الله. يكي از آثار دنيويِ آن آرامشِ انسان است، به هر ميزاني كه جلو بيايد، درعین‌حالي كه پر دغدغه و پر تلاش است منتها در همين چارچوب. شيطان تلاش مي‎كند كه ما به اين یکدلی نرسيم. ما اگر اين خط را دنبال كنيم در همه‎ي ابعاد سروسامان مي‎گيريم شيطان اجازه نمي‎دهد لذا به‌سرعت اين را از ذهن انسان بيرون مي‎كِشَد. نبايد نااُميد شويم چون در همين زمينه هم با تلاش پيش مي‎رويم يعني هرچه بيشتر تلاش كنيم بيشتر به اين حقايق نزديك مي‎شويم.

اگر گاهي نمي‎توانيم با اين برنامه‎ها ارتباط داشته باشيم به اين دليل است كه خود را در فضاهاي قبلي نگه‌داشته‌ایم و مي‎خواهيم با آن فضا با مسائل برخورد كنيم. بايد با اين فضا پيش بياييم و براي پيشرفت معنوي‎مان همين مقدار اعتقادات كافي است؛ و اين در گامِ بعد و از باب تقويتِ مسائل است كه لازم است انسان ورودِ علميِ بيشتري داشته باشد وگرنه براي أصلِ مسائلِ معنوي همين ده جلسه‎اي كه عرض شد، كافي است. هركس اين‎ها را دنبال كند مي‎تواند تا اوجِ مسائل معنوي برود. البته عرض كردم ما در ادامه بايد خيلي چيزها را دنبال كنيم كه اين‎ها در دلِ اين قضيه مي‎آيد، لذا ما بايد آن فضاهايي كه داشتيم براي مدّتي رها كنيم ولو دقايق و لحظاتي، و وارد فضايي كه عرض شد شويم و همراهی كنيم، بعد آرام‌آرام دگرگوني‎هايي كه به دنبال اين، حاصل مي‎شود خودش را نشان مي‎دهد. و انسان هم كم‎كم سروسامان پيدا مي‎كند و آماده مي‎شود كه در اين مسير گام هاي ديگري هم برايش مطرح شود و بتواند آن گام‎ها را بردارد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**